

تبیین جایگاه فرهنگ‌های دوره‌ی مفرغ میانی و جدید در شمال غرب ایران «مطالعه‌ی موردی سفال‌های سبک ارومیه و سفال خابور»

رحیم ولایتی*

عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

velayati@ut.ac.ir

سعید میرزایی

کارشناس ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه آنکارا

حمید خانعلی

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۹/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۱/۲۴

(از ص ۲۵ تا ۴۴)

چکیده

پس از فروپاشی فرهنگ کورا-ارس در دوره‌ی مفرغ قدیم، در دوره‌های پسین (دوران مفرغ میانی و جدید، هزاره‌ی دوم ق.م.) فرهنگ کوچ‌نشینی مشترک و فراگیری در مناطق شمال غرب ایران، ماورای قفقاز و شرق آناتولی رایج می‌گردد. در شمال غرب ایران با توجه به گاهنگاری ارائه شده در دوره‌ی مفرغ میانی، دو نوع سنت سفالگری مشخص وجود دارد؛ یکی از آن‌ها به نام «ظروف سبک ارومیه»، که از هفتون تپه لایه‌ی VIB به‌دست آمده است. براساس یافته‌های باستان‌شناسی، آغاز این سنت از حدود ۲۲۰۰ ق.م. و خاتمه‌ی آن در شمال غرب ایران و شرق آناتولی حدود ۱۳۰۰ ق.م. بوده و دامنه‌ی انتشار آن از شمال غرب ایران و به اعتقاد برخی پژوهشگران از دشت قزوین (تپه‌ی سگزآباد) تا ماورای قفقاز جنوبی و حوالی ارضروم در ترکیه می‌باشد. نوع دیگر سفال این دوره، شامل «ظروف خابور» می‌باشد. ظروف خابور در گستره‌ی بسیار وسیعی از غرب و شمال غرب ایران، شمال بین‌النهرین، سوریه تا جنوب آناتولی منتشر شده و منطقه‌ی ماردین به‌عنوان دروازه‌ی ورود سفال خابور به آناتولی مطرح می‌باشد. این نوع سفال در شمال بین‌النهرین در میان سال‌های (۱۹۰۰ تا ۱۶۰۰ ق.م.) و در شمال غرب ایران در دینخواه تپه با روش ترمولومنیسانس مابین ۶۸ ± ۲۱۰۶ تا ۵۸ ± ۱۶۸۴ ق.م. تاریخ‌گذاری شده است. سنت سفالگری نوع خابور با شروع عصر مفرغ جدید از میان رفته و «سنت سفال نوزی» جایگزین آن گشته، اما سنت سفالی ارومیه در نواحی شمال غرب ایران، قفقاز و شرق آناتولی تا شروع عصر آهن ادامه می‌یابد. مقاله‌ی حاضر در نظر دارد حوزه‌ی انتشار سنت‌های سفالی ارومیه و خابور، ویژگی‌های درون منطقه‌ای، اشتراکات و روابط بین منطقه‌ای در هزاره‌ی دوم ق.م. را مورد مطالعه قرار دهد. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد فرهنگ‌های دوره‌ی مفرغ، به‌ویژه سنت سفال خابور به‌واسطه‌ی گسترش تجارت در این دوره حایز کمال اهمیت است. از همین رو شاهد گسترش فرهنگ‌های سفالی ارومیه و خابور در گستره‌ای از قفقاز، شرق ترکیه، شمال عراق، غرب و شمال غرب ایران در این دوره هستیم.

کلیدواژه‌گان: ایران، آناتولی، روابط فرهنگی، هزاره‌ی دوم ق.م.، سفال ارومیه، سفال خابور.

مقدمه

هزاره‌های دوم و اول ق.م. به واسطه‌ی به‌وجود آمدن روابط تجاری گسترده، ظهور شاخصه‌های شهرنشینی، ایجاد مقدمات به‌وجود آمدن دولت‌شهرها و سپس حکومت‌ها و در پی آن، به‌وجود آمدن امپراتوری‌ها، از جذابیت خاصی برای محققان باستان‌شناسی برخوردار است.

در ادبیات باستان‌شناسی ایران، هزاره‌ی دوم ق.م. تحت‌عنوان دوران مفرغ شناخته می‌شود. دوره‌ی مفرغ از لحاظ زمانی، شامل ۳۰۰۰ ق.م. تا ۱۵۰۰ ق.م. است که به سه دوره‌ی کوتاه‌تر قدیم، میانی و جدید تقسیم می‌شود (طلایی، ۱۳۹۱: ۳۹). دوره‌ی مفرغ قدیم در شمال غرب ایران با عنوان فرهنگ «یانیک»، «کورا-ارس» یا «ماورای قفقاز قدیم» شناخته می‌شود (علیزاده و آذرنوش، ۱۳۸۲: ۱۱)؛ اقتصاد معیشتی جوامع فرهنگ کورا-ارس، عمدتاً متکی بر کشاورزی و دامداری بوده و حوزه‌ی گسترش این فرهنگ به‌طور عمومی، شامل مناطق قفقاز، شرق ترکیه، شمال عراق، غرب و شمال غرب ایران است و حتی تا مناطق لوانت و فلسطین شاهد گسترش این فرهنگ می‌باشیم. شروع دوره‌ی مفرغ میانی در نتیجه‌ی ظهور عناصر قومی جدید و گروه‌هایی که اقتصاد معیشتی آن‌ها مبتنی بر فعالیت‌های دامداری و شیوه‌ی زندگی کوچ‌روانه بوده است، شناخته می‌شود (Badalyan, Smith & Avetsiyan, 2003: 10). فرهنگ‌های سفالی این دوره در شمال غرب ایران و شرق ترکیه و قفقاز، شامل فرهنگ‌های سفالی خابور و ارومیه می‌باشد. مشخصه‌ی سفال خابور، ظروف نخودی رنگ با نقوش هندسی و گاه حیوانی به رنگ‌های سیاه و یا قهوه‌ای تیره است (Speiser, 1933: 256). گستره‌ی سفال خابور نیز شامل شمال بین‌النهرین، شمال غرب و غرب ایران، جنوب آناتولی و شمال شرق سوریه است (Ball, 1990: 2 و Hamlin, 1971: 197). مشخصه‌ی سفال ارومیه، ظروف منقوش رنگی بر روی زمینه‌ی غالباً قرمز-آجری به‌شکل تک‌رنگ و چندرنگ است. نقوش غالب این فرهنگ سفالی نقوش هندسی بوده و در حالت کلی، می‌توان انواع آن‌را در زیر مجموعه‌ی فرهنگ‌های وان-ارومیه، تازه‌کند (کارمیربرد)، سوان-اوزرلیک تپه، تریالتی و سگزآباد تقسیم‌بندی کرد (Mirzaei, 2014: 25-26).

در گذر از دوره‌ی مفرغ میانی به مفرغ جدید تفاوت و تمایز چندانی به‌ویژه در معیشت و ماهیت محوطه‌های به‌چشم نمی‌خورد. تنها تفاوت قابل مشاهده که اساس تمییز دو عصر مفرغ میانی و مفرغ جدید نیز بر آن استوار گشته، غالبیت تکنیک اجرای نقوش چندرنگ (پلی‌کرم) و ظهور نقش‌مایه‌های جدیدی حیوانی و انسانی به سبک واقع‌گرا و طبیعت‌گرایانه می‌باشد؛ همچنین در دوره‌ی مفرغ جدید برخی فرم‌های سفالی جدید که در دوره‌ی پیشین ناشناخته بودند، همچون کاسه‌های با جداره‌ی نازک و بدنه‌ی صاف، کاسه‌های با دو زاویه در بدنه و ریتون‌های چکمه‌ای شکل ظاهر می‌گردد (همان: ۱۶-۲۳؛ طرح: I: ۱ و ÇA. I: ۱۲; ÇA. XII و ÖT. IV: ۴۵).

در ارتباط با پژوهش‌های اخیر در رابطه با فرهنگ سفال ارومیه در ایران، می‌توان به کاوش‌های محوطه‌ی کول تپه‌ی جلفا (Abedi, Omrani & Eskandari, 2012) و محوطه‌ی قایالیق طولش خلخال (خانعلی، ۱۳۹۳) اشاره نمود.

پیشینه‌ی پژوهش

اصطلاح «ظروف ارومیه» نخستین بار توسط «ادواردز» در توصیف ظروف به‌دست آمده از کاوش‌های هفتون تپه لایه‌ی VI b به‌کار رفت و او نیز این اصطلاح را پیشنهادی «استروناخ» می‌داند (Edwards, 1983: 121 & 1981: 115).
نخستین بار اصطلاح «ظروف خابور» نیز از سوی «ملوان»، برای معرفی ظروف ذخیره‌سازی بزرگ با تزیینات رنگی هندسی و نواری مات که در دشت خابور بسیار به‌دست آمده بودند، مورد استفاده قرار گرفت (Mallowan, 1936; 1937: 1947).

مطالعات در باب دوره‌ی مفرغ میانی و جدید در حوزه‌ی مورد مطالعه و بررسی، می‌توان در سه گروه دسته‌بندی نموده و به منابع مهم مطالعاتی زیر اشاره کرد: گروه نخست، شامل محققانی است که به‌صورت عمومی به این دوره و فرهنگ‌های سفالی آن پرداخته‌اند. تحقیقات صورت گرفته از این دسته، از سوی برنی و مارشال لانگ (برنی و مارشال لانگ، ۱۳۸۶)، کوشنروا (Kushnareva, 1997) و اوزفیرات (Özfiat, 2001) و طلایی (طلایی، ۱۳۹۱) بوده است.
گروه دوم، شامل مطالعات منطقه‌ای است که صرفاً به موضوع سفال خابور و ارومیه در سه منطقه‌ی شمال غرب ایران ((Dyson, 1965)، (Burney, 1975) (Hamlin, 1974)، (Edwards, 1981)، (مقدم، ۱۳۷۵)، شرق ترکیه (Çilingiroğlu, 1983) و (Özfiat, 2011) و قفقاز (Badaljan & Kohl & Stronach, 1994 & Badaljan & Smit & Avetisyan, 2003)، (Bahşaliyev, 1997)، (Belli & Bahşaliyev, 2001) پرداخته‌اند.

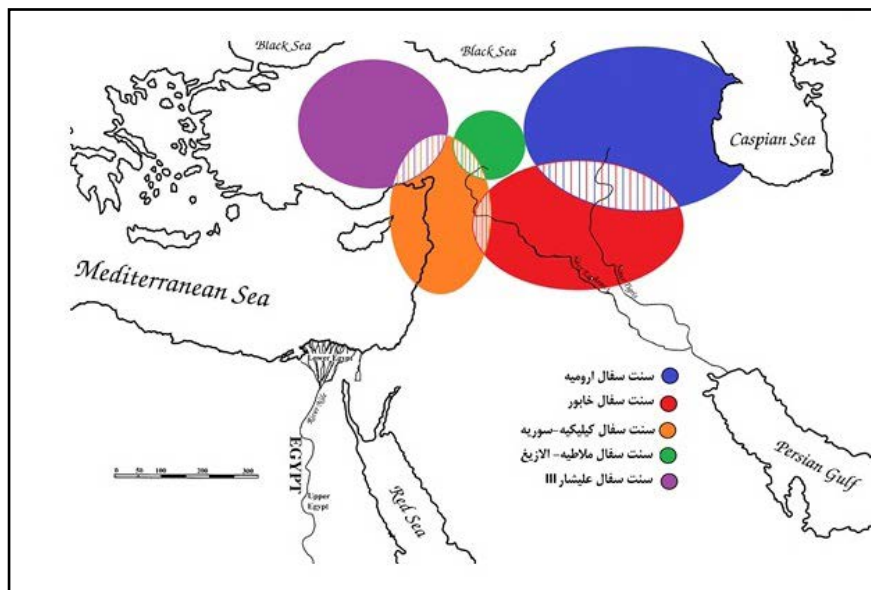
گروه سوم مطالعات، شامل جدیدترین پژوهش‌ها (Mirzaei, 2014) و کاوش‌ها (نوبری، ۱۳۸۸)، (رضالو، ۱۳۸۵)، (عابدی، ۱۳۹۲) و (خانعلی، ۱۳۹۳) می‌باشد.

اهداف و پرسش‌ها

فرهنگ‌های دوره‌ی مفرغ، به‌ویژه سنت سفال خابور به‌واسطه‌ی گسترش تجارت در این دوره، حایز کمال اهمیت است؛ از همین‌رو شاهد گسترش فرهنگ‌های سفالی ارومیه و خابور در گستره‌ای از قفقاز، شرق ترکیه، شمال عراق، غرب و شمال غرب ایران در این دوره می‌باشیم. این موضوع در مطالعات فرهنگ‌های سفالی در این دوره به‌وضوح قابل مشاهده است. تحقیق حاضر، ضمن معرفی فرهنگ‌های دوره‌ی مفرغ میانی و جدید به حوزه‌های گسترش آن در این دو منطقه خواهد پرداخت.

هزاره‌ی دوم ق.م. در شمال خاور نزدیک

فرهنگ کورا-ارس در هزاره‌ی سوم ق.م. گستره‌ی وسیعی از قفقاز، نواحی شمال غرب و زاگرس و شمال مرکز فلات ایران، شرق و جنوب آناتولی، شمال بین‌النهرین و مناطق لوانت در شرق مدیترانه را شامل می‌شده است. در مناطق یاد شده در اواخر هزاره‌ی ۳ ق.م. و هزاره‌ی ۲ ق.م. شاهد شکوفایی فرهنگ‌هایی با سنت سفال منقوش رنگی می‌باشیم (نقشه ۱). لازم به توضیح است، به‌نظر می‌رسد این فرهنگ‌ها در حقیقت دارای منشأ منطقه‌ای بوده‌اند. این فرهنگ‌ها



نقشه ۱. حوزه‌ی انتشار سفال منقوش رنگی دوره‌ی مفرغ میانی در خاور نزدیک (خانعلی و دیگران، ۱۳۹۴: ۹۱).

از شرق به غرب در شمال مرکزی ایران، فرهنگ سفال سگزاباد؛ در شمال بین‌النهرین، شمال غرب و غرب ایران، جنوب آناتولی و شمال شرق سوریه، سفال خابور؛ در شمال غرب ایران، جنوب قفقاز و شرق آناتولی، سفال ارومیه؛ در غرب ایران، فرهنگ گودین III و IV و گیان II و IV؛ در آناتولی میانی، فرهنگ علیشار III؛ در حوزه‌ی سد کبان و منطقه‌ی ملاتیه، سفال ملاتیه-الازیغ؛ در چوکوراوا و وادی آمیک تا سواحل اوگاریت، فرهنگ سفال کیلیکیه-سوریه می‌باشد (خانعلی و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۱). پس از آن، در نیمه‌ی دوم هزاره‌ی دوم شاهد گسترش سنت سفال خاکستری داغ‌دار عصر آهن می‌باشیم.

در شمال غرب ایران با توجه به گاهنگاری ارائه شده در دوره‌ی مفرغ میانی دو نوع سنت سفالگری مشخص وجود دارد: یکی، ظروف سبک ارومیه که از هفته VI یافت شده که از محوطه‌هایی چون: گوی تپه C و D، و دینخواه یافت شده و دیگری سنت سفال خابور که از حسنلو VI و دینخواه یافت شده است.

گسترش برخی از این ظروف منقوش به‌خصوص ظروف خابور، در محدوده‌ی زمانی و مکانی محدودی از شمال غرب ایران اتفاق می‌افتد، اما ظروف منقوش حسنلو VI و هفته VI و گوی تپه C-D تقریباً در حوزه‌ی گسترش فرهنگ کورا-ارس دیده می‌شود؛ از سویی، با وجود برخی فرم‌ها و نقوش و رنگ سفال خاکستری و با توجه به لایه‌نگاری این محوطه‌ها، به‌نظر می‌رسد که فرهنگ کورا-ارس بدون این که توسط گروه‌های دیگری منحل و جایگزین آن شده باشد، در یک سیر تکاملی تدریجی پیشرفت و تکامل یافته است و در این تکامل، فرهنگ‌های بین‌النهرین تأثیر زیادی داشته‌اند (پورفرج، ۱۳۸۰: ۲۱۴-۲۱۵)؛ اما در مقابل، «برنی» معتقد است (Burney, 1994: 47-62): «احتمال پیوند این نوع سفالی با مناطق شمالی در قیاس با سفال حسنلو VII که دایسون «سفال نارنجی منقوش» خوانده، قوی‌تر به‌نظر می‌رسد».

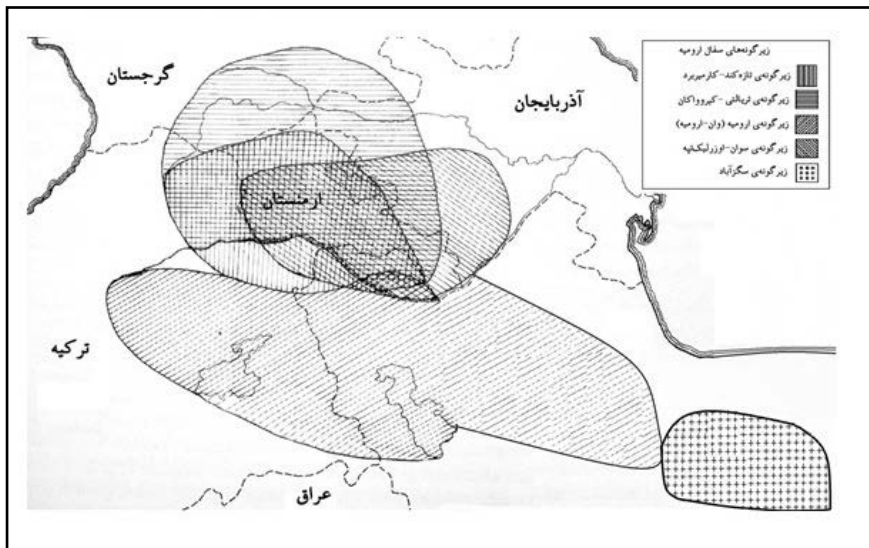
می‌توان گفت ترک محوطه‌های استقرار در آغاز دوره‌ی مفرغ میانی و گرایش

به معیشت شبانی و افزایش چشمگیر قلاع کوهستانی و گورستان‌های باستانی نشان از این جریان دارد (Özfirat, 2001: 1). بدیهی است که سفال نارنجی منقوش حسنلو در هر حال با دوره‌ی VII هفتون هم‌زمان می‌باشد؛ همچنین مطالعه‌ی «اوزفیرات» بر روی سفال‌های منقوش هزاره‌ی دوم ق.م. به روشنی گسست میان فرهنگ کورا-ارس و فرهنگ متعاقب آن، یعنی سبک «سفال منقوش» را نشان می‌دهد. تفاوت‌های این دو فرهنگ در سبک سفال خلاصه نشده و در الگوی استقرار نیز به‌طرز چشمگیری نمود یافته است (Mirzaei, 2014: 14)؛ و سفال منقوش سیاه روی قرمز و قهوه‌ای روی نخودی هفتون VI C، به‌نظر می‌رسد بیشتر با مرحله‌ی بعدی، یعنی هفتون VI B مرتبط باشد تا محوطه‌های جنوبی (ویت و دایسون، ۱۳۸۳: ۱۷۵).

ویژگی‌ها، حوزه‌ی گسترش و گاهنگاری سفال ارومیه

همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره گردید، ظروف ارومیه نخستین‌بار توسط ادواردز در توصیف ظروف به‌دست آمده از کاوش‌های هفتون تپه لایه‌ی VI b به‌کار رفت و او نیز این اصطلاح را پیشنهادی استروناخ می‌داند (Edwards, 1983: 121 & 1981: 115).

ظروف ارومیه در نوع و تزئین با وجود اشتراکات دارای تفاوت‌هایی منطقه‌ای نیز می‌باشند و به مناطقی چون: حوزه‌ی دریاچه‌ی ارومیه، دامنه‌ی جنوبی کوه‌های قفقاز، شمال شرق آناتولی و جلگه‌های آبرفتی مغان محدود شده‌اند (بللی و بخشعلی‌اف، ۱۳۹۱: ۳۶). پژوهشگران چندی به‌جهت برخی تزیینات غالب محلی-منطقه‌ای، اقدام به تقسیم‌بندی منطقه‌ای این‌گونه‌ی سفالی نموده‌اند. از این جمله «کوشنروا» پنج فرهنگ بومی را پیشنهاد می‌کند که عبارتند از زیرگونه‌های: ۱. ماورای قفقاز غربی، ۲. تریالتی، ۳. کارمیر-برد (تازه-کند)، ۴. اوزرلیک‌تپه، ۵. قزل‌وانک (Kushnareva, 1997: 84). «بللی» و «بخشعلی‌اف» نیز تقسیم‌بندی زیرگونه‌های: ۱. تریالتی، ۲. کارمیر-برد، ۳. سوان-اوزرلیک‌تپه، ۴. قزل‌وانک، ۵. نخجوان را ارائه نموده‌اند (Belli & Bahşaliyev, 2001: 51). «اوزفیرات» نیز تقسیم‌بندی خویش را به‌شکل ذیل ارائه کرده است: ۱. تریالتی-کیروواکان، ۲. تازه‌کند (کارمیر-برد)، ۳. سوان-اوزرلیک‌تپه، ۴. قزل‌وانک/وان-ارومیه (Özfirat, 2001: 17). با توجه به پژوهش‌های اوزفیرات که از جدیدترین و علمی‌ترین فعالیت‌های انجام گرفته در زمینه‌ی سفال ارومیه می‌باشد، اساس تقسیم‌بندی وی، مورد ترجیح بوده و در این مقاله نیز اعمال شده است؛ اما لازم به ذکر است، با توجه به کمبود و گاه عدم انتشار نتایج پژوهشگران و کاوشگران ایرانی به زبان‌های غربی، دسترسی ایشان به مطالب ایران به‌واسطه‌ی انتشارات قدیمی که پژوهشگران غربی ارائه کرده‌اند، بوده است. در این راستا، براساس اطلاعات جدید ارائه شده از سوی پژوهشگرانی چون: طلائی (طلائی، ۱۳۷۶) و عزیززی و مرادی (عزیززی خراخقی و مرادی، ۱۳۸۹) ظروف منقوش رنگی منطقه‌ی شمال مرکزی ایران نیز می‌تواند به‌عنوان زیرگونه‌ای برای فرهنگ سفال ارومیه مطرح گردد. نگارنده (Mirzaei, 2014) نیز در پایان‌نامه‌ی کارشناسی‌ارشد خویش، زیرگونه‌ی فوق‌الذکر را با عنوان زیرگونه‌ی سگزآباد مطرح کرده است (نقشه ۲).

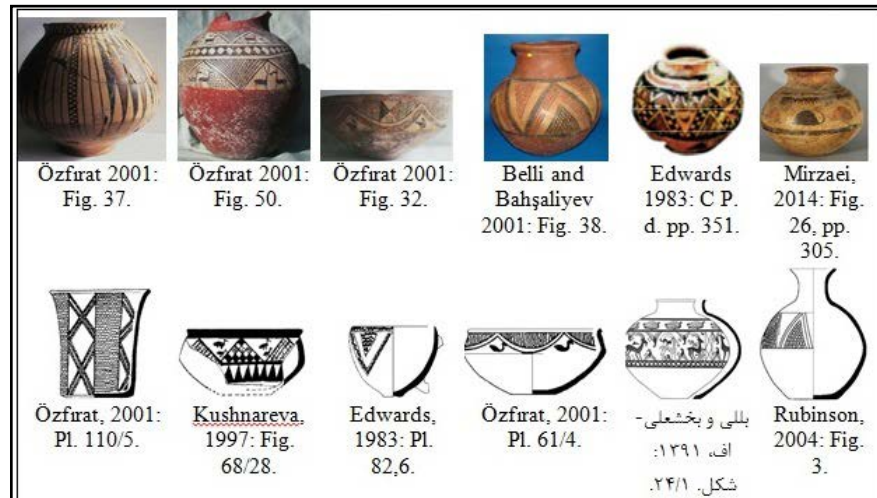


نقشه ۲. حوزه‌ی انتشار زیرگونه‌های سفال سبک ارومیه (Mirzaei, 2014: 299, Har. 1)

زیرگونه‌ی ارومیه (قزل‌وانک / وان-ارومیه)

ظروف سفالی زیرگونه‌ی قزل‌وانک و وان-ارومیه (نقشه ۲، شکل ۱)، برای نخستین بار در سال ۱۹۳۶ م. ضمن کاوش‌های «فیادوروف»، «مشائینوف» و «میللر» در گورستان قزل‌وانک ثبت گردید. این سفالینه‌های منقوش که برای مدت مدیدی تحت‌عنوان «یافته‌های قزل‌وانک» شناخته می‌شدند، بعدها به نام «فرهنگ قزل‌وانک» خوانده شدند (Mirzaei, 2014: 26). برخی پژوهشگران با تکیه بر گستردگی دامنه‌ی کشف ظروف سفالی منقوش در بسیاری از مناطق فرهنگی نخجوان، این فرهنگ را با نام «فرهنگ نخجوان» نیز معرفی نمودند (Seyidov, Bahşaliyev, Novruzlu & Babayev, 1995: 29). در ایران نیز این زیرگونه‌ی سفالی، نخستین بار در مناطق غربی دریاچه‌ی ارومیه، در محوطه‌هایی چون: هفتوان تپه (Edwards, 1981 & 1983)، گوی تپه (Burton Brown, 1951) و دینخواه تپه (Hamlin, 1974) شناسایی گردید. در شرق آناتولی در رابطه با زیرگونه‌ی سفال وان-ارومیه، کاوش‌چندانی تا پیش از این صورت نگرفته و این ظروف برای نخستین بار در پژوهش‌های محققانی چون: «چیلینگیروغلو» (Çilingiroğlu, 1983, 1988, 1990 & 1994) که در رابطه با ظروف منقوش رنگی موجود در موزه‌های آناتولی که به واسطه‌ی کاوش‌های غیرمجاز گرد آمده بودند، شناسایی گردید. آثار این فرهنگ، هم از محوطه‌های استقرار، و هم در گورستان‌ها به دست آمده است (Kushnareva, 1997: 145).

وسعت معرفی شده برای این زیرگونه‌ی سفالی، شامل حوزه‌ی ارومیه، در امتداد شمال تا رود ارس و در جنوب تا گوی تپه و در شرق از مرند تا جلفا و در غرب از ماکو تا سلماس در داخل مرزهای ایران و در آناتولی تا شمال دریاچه‌ی وان (Edwards, 1986: 72) و در قفقاز نخجوان و جنوب ارمنستان را شامل می‌شود (Belli & Bahşaliyev, 2001: 51-52). در ایران، به نظر می‌رسد این فرهنگ تا مناطق جنوب استان اردبیل نیز کشیده شده باشد (خانعلی، ۱۳۹۳). از آنجایی که محوطه‌ی هفتوان تپه به‌عنوان یک شاخص در گاهنگاری، تیپولوژی و مطالعه‌ی سیر روند این گونه و زیرگونه‌ی سفالی مطرح است، این



► شکل ۱. نمونه‌ای از سفال‌های فرهنگ ارومیه، زیرگونه‌ی ارومیه (قزل‌وانک، وان-ارومیه).

محوطه به‌عنوان شاخص در نظر گرفته می‌شود. دوره‌ی VI هفتوان از ۱۹۵۰ تا ۱۳۰۰ ق.م. شامل شده و به سه مرحله تقسیم می‌شود؛ مرحله‌ی C به‌واسطه‌ی تعدادی گودال ذخیره و سنگ‌های پراکنده شناخته می‌شود که همراه این‌ها قطعات کمیاب از ظروف با نقش کنده و قطعات ظروف منقوش سیاه / قهوه‌ای روی نخودی و سیاه روی قرمز به‌دست آمده است (Edwards, 1981: 102)؛ ویت و دایسون، ۱۳۸۳: ۱۷۵). اوزفیرات برخلاف ادواردز، سفال‌های لایه‌های B و C را معرف یک فرهنگ می‌داند (Özfirat, 2001: 59-60). مرحله‌ی VI B به دو مرحله‌ی قدیم و جدید تقسیم می‌شود (Edwards, 1981: 102). لایه‌ی VI B قدیم که از ۱۴۵۰-۱۹۰۰ ق.م. بوده و لایه‌ی VI B جدید نیز ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال تداوم داشته است. ادواردز در رابطه با گاهنگاری هفتوان لایه‌ی VI اشاره به «یک نمونه‌ی کربن ۱۴ دارد که برای هفتوان VI B جدید محاسبه و آن ۱۷۷۲ ق.م. را نشان می‌دهد» داشته و معتقد است اگر این تاریخ کالیبره بود، احتمالاً ۳۰۰ سال بدان افزوده می‌شد (Edwards, 1986: 70).

در آزمایشگاه تحقیقاتی باستان‌شناسی و تاریخ هنر دانشگاه آکسفورد، براساس آزمایش Archeomagnetic Intensity تاریخ‌های زیر برای هفتوان VI پیشنهاد شده است: VI C: ۲۰۰۰-۲۲۰۰، VI B قدیم: ۱۵۵۰-۱۹۰۰ و VI B جدید: ۱۴۵۰-۱۶۰۰ و براساس آزمایش‌های کربن ۱۴ در گودین، دینخواه و کردلر تپه بین اواخر هزاره‌ی سوم و اوایل هزاره‌ی اول پیشنهاد شده است (Edwards, 1986: 70). چیلینگیراوغلو نیز در پژوهش‌های تطبیقی خود، سفال‌های تک‌رنگ را به ۱۹۰۰-۱۶۵۰/۱۷۰۰-۱۶۵۰ ق.م. و سفال‌های منقوش چندرنگ را ۱۶۵۰-۱۴۵۰/۱۴۰۰ ق.م. گاهنگاری نموده است (Özfirat, 2001: 25-26)؛ البته در منطقه‌ی شرق آناطولی، براساس جدیدترین مطالعات تمام داده‌ها تاکنون از گورستان‌ها و بررسی‌های سطحی بوده و نمی‌توان در مورد تاریخ آن‌ها اظهار نظر قطعی نمود. در این منطقه گذر از دوره‌ی مفرغ میانی به آهن آغازین بوده و دوران مفرغ متأخر شناسایی نشده است و آهن آغازین در حدود ۱۳۵۰ ق.م. شروع می‌شود (Özfirat, 2011: 313).

ظروف این زیرگونه‌ی سفالی، دارای نقوش سیاه بر روی آجری / قهوه‌ای و گاه نخودی بوده و همچنین در دوره‌ی مفرغ جدید، قسمت فوقانی برخی ظروف



شکل ۲. نمونه‌ای از سفال‌های فرهنگ ارومیه، زیرگونه‌ی کارمیربرد (تازه‌کند). ◀

پوششی کرم / نخودی داشته و نقوش به رنگ آجری / قهوه‌ای و یا سیاه بر روی این پوشش اجرا می‌شدند (Özfirat, 2001: 24-25).

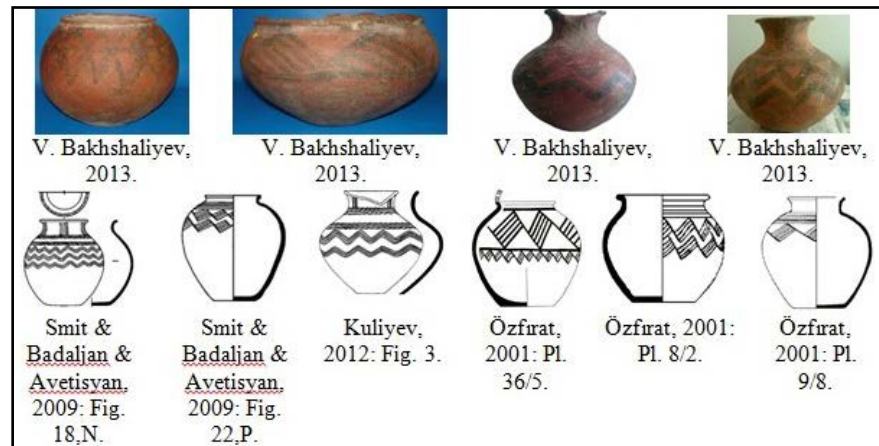
نقوش، شامل نقش‌مایه‌های هندسی از قبیل نوارهای موجی، ردیف نقش‌مایه‌های پروانه، لوزی، مربع و مثلث بوده و داخل این نقوش با انواع نقوش، شامل نوارهای موازی صاف و موجی، نقطه‌چین پُر شده‌اند. در دوره‌ی مفرغ جدید نقوش با سبک واقع‌گرایانه و طبیعی انسانی و حیوانی نیز بدین نقوش اضافه گردید (Mirzaei, 2014: 16).

به‌نظر می‌رسد، حوزه‌ی گسترش این سنت از مناطق جنوب استان اردبیل به‌سمت مناطق فلات مرکزی بوده است، در کاوش محوطه‌ی قایالیق شهرستان خلخال در جنوب استان اردبیل، نمونه‌های متعدد از سفال‌های فرهنگ ارومیه شناسایی شد؛ هرچند نمونه‌های منقوش این سفال‌ها نیز در این محوطه به‌دست آمده است، اما بیشتر نمونه‌ها از لحاظ فرم شباهت چشمگیری با نمونه‌های ارومیه -گونه‌ی نخست- دیده می‌شود.

زیرگونه‌ی کارمیر-برد (تازه‌کند)

این زیرگونه‌ی سفالی نخستین‌بار در گورستان تازه‌کند، در سر راه جاده‌ای که از شمال ایروان به‌سوی دریاچه‌ی سوان می‌انجامد، یافت گردید (ویت و دایسون، ۱۳۸۶: ۱۴۴). آثار این زیرگونه عمدتاً در مناطق شمالی و جنوبی کوه‌های قفقاز مرکزی، مانند محوطه‌ی ورین-ناور به‌دست آمده‌اند (Smit, 2005: 262)، (نقشه ۲، شکل ۲)؛ همچنین در منطقه‌ی آغری-ایغدیر در شرق ترکیه که دارای فرهنگ مشترک با قفقاز جنوبی است، سفال‌های زیرگونه‌ی کارمیر-برد دیده شده است (Özfirat & Marro, 2007: 8).

به‌لحاظ زمانی، نمی‌توان دقیقاً محدوده‌ی فرهنگی آن را تعیین کرد، اما براساس ظروفاً با رنگ‌آمیزی و نقوش جناغی و پرندگان اوایل هزاره‌ی دوم ق.م. یا دوره‌ی مفرغ میانی را می‌توان برای این زیرگونه متصور شد (برنی و مارشال‌لانگ،

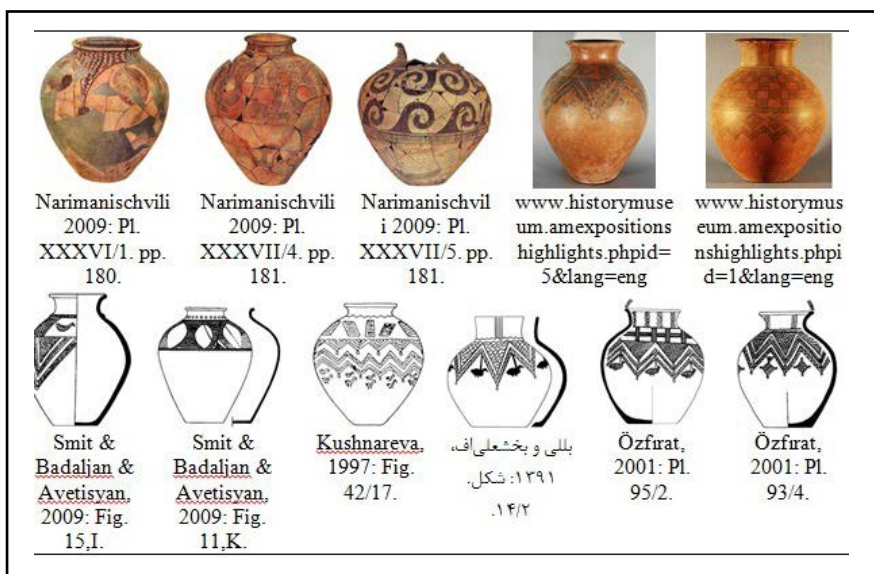


► شکل ۳. نمونه‌ای از سفال‌های فرهنگ ارومیه، زیرگونه‌ی سوان-اوزرلیک تپه.

۱۳۸۶: ۱۴۴). در «متسامور» در نزدیکی ایروان، سفال تازه‌کند در دوره‌ی مفرغ میانی، یعنی حدود ۲۰۰۰ تا ۱۹۰۰ ق.م. و ۱۷۰۰ تا ۱۵۰۰ ق.م. سالیابی شده‌اند. بیشتر محوطه‌های این فرهنگ به شکل تپه قبرستان‌ها و یا قبور پراکنده در یک گستره وسیع دیده می‌شوند و محوطه‌های استقرار به شکل محدود در قفقاز جنوبی گزارش شده است. درصد محوطه‌های استقرار نسبت به گورستان‌های کاوش شده ¼ می‌باشد (Kushnareva, 1997: 116). از مشخصات این فرهنگ، می‌توان به وجود سفال‌های منقوش سیاه روی قرمز با نقوش هندسی و حیوانی اشاره کرد. نقوش هندسی با موتیف‌های پروانه‌ای، مثلث‌های تودرتو، خطوط متقاطع، مثلث‌های پرشده با خطوط متقاطع؛ همچنین موتیف‌های شبه‌جانوری و انسانی و تزیینات پرنده‌ها در داخل قاب نیز دیده می‌شود (Mirzaei, 2014: 30-31).

زیرگونه‌ی سوان-اوزرلیک تپه

این زیرگونه‌ی سفالی در جریان کاوش‌های سیستماتیک سال‌های ۱۹۵۰-۶۰ محوطه‌ی اوزرلیک تپه و گورستان «آریچ» که امروزه نیز تداوم دارند، شناسایی شده است (Özfirat, 2001: 22 & Smit, 2005: 262). زیرگونه‌ی سوان-اوزرلیک تپه به لحاظ جغرافیایی، مناطق شرقی، یعنی جمهوری آذربایجان و ناحیه‌ی «میل استپ» (Bahşaliyev, 1997: 106) و ارتفاعات قره‌باغ و مناطق سوان و منطقه‌ی سیونیک در ارمنستان (Smit, 2005: 262) را تحت پوشش قرار می‌دهد (نقشه ۲، شکل ۳). کوشنروا، منطقه‌ای را که شامل دریاچه‌ی سوان، جلگه‌های آبرفتی مغان و منطقه‌ی نخجوان می‌باشد را برای این زیرگونه پیشنهاد می‌کند؛ وی نقطه‌ی شکل‌گیری این زیرگونه را «وادی» آرارت می‌داند، اما این مسأله به دلیل بُعد مسافت قانع‌کننده نمی‌نماید و بخش‌علی‌اف نیز آن را مردود می‌داند (Belli and Bahşaliyev, 2001: 51 & Baxşaliyev, 2006: 171). ظروف منقوش تک‌رنگ پس از طبقه‌ی ظروف سیاه صیقلی با تزیین استامپی ظاهر می‌شوند و پیش از آن نبوده و این نشان می‌دهد، این ظروف در مرحله‌ی خاصی از مفرغ میانی، یعنی مراحل جدیدتر ظاهر شده‌اند (بللی و بخش‌علی‌اف، ۱۳۹۱: ۳۶-۳۷). مسأله‌ی گاهنگاری و سرمنشأ زیرگونه‌ی سوان-اوزرلیک تپه هنوز در هاله‌ای از ابهام است.



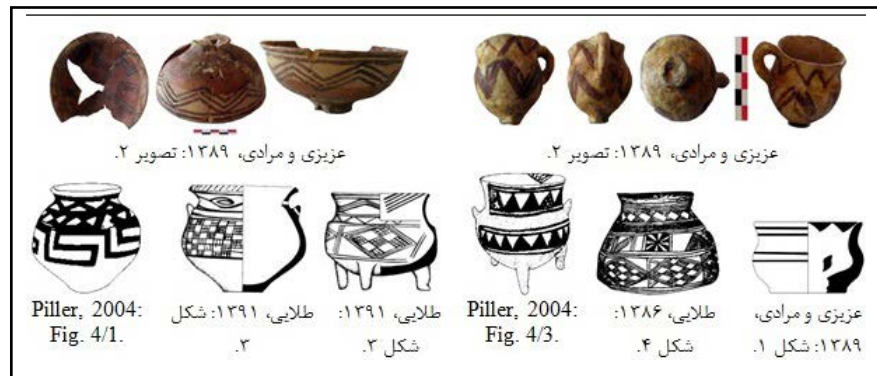
شکل ۴. نمونه‌ای از سفال‌های فرهنگ ارومیه، زیرگونه‌ی تریالتی-کیروواکان. ◀

نخستین بار «مارتیروسیان» (Martirosyan) وجود این زیرگونه‌ی سفالی را مطرح نمود و تاریخ آن را متعلق به اواخر زیرگونه‌ی تازه‌کند (سده‌ی ۱۸ ق.م.) و معاصر ظهور کورگان‌های کیروواکان (سده‌های ۱۶-۱۵ ق.م.) خواند. «خانزادیان» (Khan-zadyan) و کوشنروا نیز وجود رابطه‌ی نزدیک این زیرگونه با زیرگونه‌ی تازه‌کند را مطرح می‌کنند (Özfirat, 2001: 22). زیرگونه‌ی سوان-اوزرلیک تپه، شامل سفال قرمز منقوش با نقوش رنگی سیاه با موتیف‌های شطرنجی، مثلث‌های هاشور خورده و... است (Mirzaei, 2014: 32-33).

زیرگونه‌ی تریالتی-کیروواکان

در منطقه‌ی غربی قفقاز به‌ویژه در گرجستان، فرهنگ عصر مفرغ میانی تحت‌عنوان «فرهنگ تریالتی» شناخته می‌شود (Kushnareva, 1997: 90)، (نقشه ۲، شکل ۴). در گروه‌های میانی کورگان‌های تریالتی، ظاهراً دو سبک سفال مجزا رایج است که عبارتند از: جالادار سیاه با تزیین هندسی استامپی، و سفال منقوش قهوه‌ای روی نخودی. این گروه از کورگان‌ها مشابه کورگان‌های کیروواکان در ارمنستان، غنی از آثار فلزی هستند. «گوجاچه» (Gogadze) این کورگان‌ها را به ۱۸۰۰-۱۶۰۰ ق.م. گاهنگاری نموده است (Edens, 1995: 58).

به‌دلیل عدم وجود لایه‌نگاری، گاهنگاری دقیق کورگان‌های تریالتی و به‌طبع آن، زیرگونه‌ی تریالتی مشکل می‌نماید. نظریات بسیاری در این رابطه مطرح شده است، اما نقطه‌ی مشترک همگی این‌ها نیمه‌ی نخست هزاره‌ی دوم ق.م. می‌باشد (Özfirat, 2001: 19-20). سفال منقوش قهوه‌ای تیره روی لعاب غلیظ گلی کرم با خمیره قرمز که با نقش‌مایه‌های مارپیچ پُررنگ نقاشی شده‌اند که در این فرهنگ بسیار شناخته شده است؛ همچنین سفال‌های با نقوش هندسی و مثلث‌های آویزان به‌هم پیوسته در شانه‌ی ظروف که در مابین آن‌ها پرندگان قرار گرفته‌اند و نقش‌مایه‌ی صلیب شکسته همراه با سفال با نقش‌کنده در این زیرگونه‌ی سفالی دیده می‌شوند (Özfirat, 2001: 19 & Kushnareva, 1997: 90-91, fig: 34).

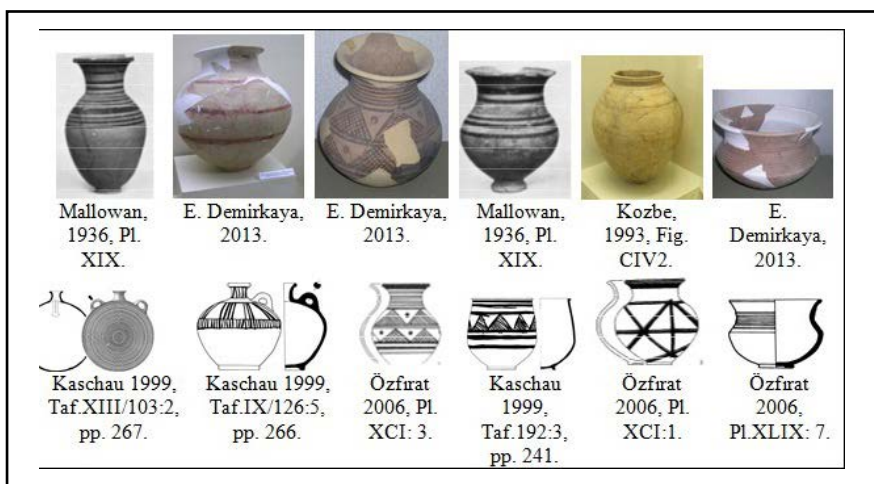


► شکل ۵. نمونه‌ای از سفال‌های فرهنگ ارومیه، زیرگونه‌ی سگزآباد.

زیرگونه‌ی سگزآباد

زیرگونه‌ی سگزآباد شباهت‌های نزدیکی با فرهنگ ظروف ارومیه و خابور در شمال غرب ایران دارد (پورفرج ۱۳۸۶: ۶۴)، (نقشه ۲، شکل ۵). از آنجایی که تپه‌ی سگزآباد در شمال مرکزی ایران به‌مانند هفتون تپه در شمال غرب ایران به‌عنوان یک شاخص مطرح می‌باشد، یافته‌های این محوطه در توضیح زیرگونه‌ی سگزآباد مدنظر قرار دارد. «پیلر» معتقد است: سفال سگزآباد نشان از تجارت هنر می‌باشد؛ وی از عدم تطابق در شواهد باستان‌شناسی بحث می‌کند (Piller, 2004: 312). مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که سنت سفال‌های منقوش دوره‌ی مفرغ در کنار سفال خاکستری براق، حتی تا حدود ۱۱۰۰ ق.م. در تپه‌ی سگزآباد ادامه پیدا کرده است؛ از این نظر، با معیار قراردادن ترکیب سفال‌های تپه‌ی سگزآباد در دوران مورد نظر، می‌توان به این نتیجه دست یافت که در این تپه یک نوع استمرار فرهنگی بین حداقل ۱۸۰۰ تا ۱۱۰۰ ق.م. وجود داشته است. درحالی‌که با معیار قرار دادن یافته‌های معماری از این تپه در دوران یاد شده، می‌توان به وضوح تغییر در الگوهای معماری و به‌طور کلی نوآوری فرهنگی را در حدود ۱۴۰۰ ق.م. روشن کرد (طلایی، ۱۳۷۶: ۲۶۲-۲۶۳).

ظروف منقوش سگزآباد معمولاً با دو رنگ قرمز و سیاه روی قرمز و نارنجی دیده می‌شود. استفاده از دو نوع پوشش متفاوت در ظروف چندرنگ دیده می‌شود که پوشش نخودی در قسمت فوقانی و پوشش قرمز در قسمت تحتانی؛ چنین تضاد رنگ در سفال‌های ارومیه در هفتون تپه و گوی تپه نیز دیده می‌شود. نقوش معمولاً هندسی و به‌ندرت حیوانی و پرندگان گزارش شده و اکثر سفال‌ها دست‌ساز هستند. وجود نقوش حیوانی به‌ویژه پرنده از مشخصات هفتون تپه‌ی VI B جدید است که در سگزآباد نیز ظاهر می‌گردد و یک عنصر مهم و مشترک در هر دو منطقه می‌باشد. در دوره‌ی دوم سگزآباد تمام گونه‌های سفالی دوره‌ی قبل وجود دارد و یک گونه‌ی سفال جدید به رنگ قهوه‌ای اضافه می‌شود و کمیت سفال‌های قرمز، نخودی و نارنجی کمتر شده و نقوش آن‌ها هندسی و سیاه رنگ بوده (پورفرج، ۱۳۸۶: ۶۴-۶۵). فرم‌های رایج این دوره، بیشتر ظروف کوچک با لبه‌های ساده و برگشته به بیرون است که شامل انواع کاسه و کوزه‌های کوچک می‌شود. کاسه‌هایی با لبه‌ی ساده نیز به‌چشم می‌خورند. عموماً ظروف دارای کف ساده‌ای هستند؛ ولی نمونه‌هایی از کف‌های دکمه‌ای نیز که تقریباً همگی در مجموعه ظروف تک‌رنگ قرار دارند. استفاده از ظروف سه‌پایه نیز در این دوره



شکل ۶. نمونه‌ای از سفال‌های فرهنگ خابور.

رواج نداشته و دو نمونه‌ی آن در مجموعه‌ی سفال چندرنگ قرار دارد. پایه‌ها اندکی از کف بلندتر هستند. فنجان‌های کوچک دسته‌دار و ظروف مینیاتوری کوچک نیز در مجموعه‌ی سفال به چشم می‌خورند. استفاده از دسته، علاوه بر فنجان‌های کوچک در ظروف کوزه‌مانند با دهانه‌ی گشاد نیز دیده می‌شود (عزیزی خرائقی و مرادی، ۱۳۸۹: ۲۵). به نظر می‌رسد، فرضیه‌ی ارتباط بین دو زیرگونه وان-ارومیه و سگزآباد از طریق مناطق جنوبی استان اردبیل با توجه به کشف نمونه‌های متعدد از سفال‌های این فرهنگ در کاوش محوطه‌ی قایالیق شهرستان خلخال قابل تأملی می‌باشد (خانعلی، ۱۳۹۳).

ویژگی‌ها، حوزه‌ی گسترش و گاهنگاری سفال خابور: نخستین بار اصطلاح «ظروف خابور» از سوی ملوان، برای معرفی ظروف ذخیره‌سازی بزرگ با تزیینات رنگی هندسی و نواری مات که در دشت خابور بسیار به دست آمده بودند، مورد استفاده قرار گرفت (Mallowan, 1936; 1937; 1947). گستره‌ی ظروف خابور بسیار وسیع می‌باشد. بیشترین یافته‌های این ظروف مربوط به منطقه‌ی جزیره می‌باشد؛ این منطقه که شمال بین‌النهرین را تشکیل می‌دهد، حفاصل شهرهای دیاربکر و بغداد را شامل می‌شود. نام «جزیره» به دلیل محدود شدن این منطقه بین آب‌های دجله و فرات و شاخاب‌های آن‌ها، بدان‌جا اطلاق شده است؛ همچنین، می‌توان گفت رودهای دجله و فرات حدود شرقی و غربی این منطقه را نیز تشکیل می‌دهند؛ حد شمالی آن در حوالی شهر ماردین در ترکیه بوده که از آن به‌عنوان دروازه‌ی آناتولی نیز یاد می‌شود و حد جنوبی آن نیز محدود به استپ‌های بیابانی سوریه می‌باشد (Ball, 1990: 2)، (نقشه ۱، شکل ۶). در راستای حدود یاد شده، حوزه‌ی انتشار سفال خابور به شکل کمائی در غرب رود فرات، در شرق رود دجله، در شمال حکاری و نورآبدین و ملاطیه و در جنوب کوه‌های سنجار و عبدالعزیز می‌باشد (Hamlin, 1971: 197). در خارج از این مرزهای یاد شده، می‌توان از محوطه‌هایی همچون: تل الحریری (ماری)، یورگان‌تپه (نوزی)، تل آچانا (الالاخ)، دینخواه تپه و کول تپه (کانیش-کاروم) یاد کرد که سفال خابور از آن‌ها نیز به دست آمده است. در برخی محوطه‌ها، برخی ویژگی‌های محلی نیز قابل شناسایی می‌باشند. سفال خابور که بیشتر

به واسطه‌ی تزیینات آن تا فرم از دیگر سفال‌ها متمایز می‌شود (Stein, 1984: 22). برای نخستین بار از سوی ملوان در چغابازار به «ظروف بزرگ ذخیره‌سازی مایعات» اطلاق شده بود (Mallowan, 1937: 102-104). بر این اساس، می‌توان گفت نخستین فرم شناسایی شده از این سفال کوزه‌های بزرگ با کف صاف، بدنه‌ی کروی، گردن کشیده و دهانه‌ی باز می‌باشند. در تحقیقات بعدی کوزه‌های با کف صاف، بدنه‌ی بیضوی یا کروی، گردن کشیده کوتاه و لبه‌ی متمایل به بیرون به‌عنوان رایج‌ترین فرم سفال خابور شناسایی گردید. همچنین کاسه‌های پهن شانه‌دار، انواع مشربه و قدح نیز از دیگر انواع رایج سفال خابور می‌باشند. از این‌رو سفال خابور به‌لحاظ گونه‌شناسی چندان گسترده نبوده و دارای همسانی بیشتری است. فرم‌های فوق‌الذکر پس از رواج در شمال بین‌النهرین، سده‌های بدون تغییر باقی‌مانده و پس از ظهور خمره‌های ته‌تیز که برای ذخیره‌سازی بسیار مطلوب بودند نیز ادامه یافته‌اند (Kantor, 1958: 22). تزیینات سفال خابور نیز به‌مانند گونه‌شناسی آن چندان فراوانی ندارند (Stein, 1984: 31). تزیینات در سفال خابور، معمولاً متشکل از عناصر هندسی ساده هستند که در قسمت فوقانی ظرف اجرا شده‌اند. این‌ها، شامل نوارهای افقی، مثلث‌های (گاهی الماسی)، نقطه‌ها، هاشورهای متقاطع، زیگزاگ‌ها، صفحه‌ی شطرنجی و گاهی موتیف‌های طبیعی همچون درخت و حیوان می‌باشند (Gerstenblith, 1983: 59 & Hamlin, 1974: 125-153). تزیین «نوار افقی» که در قسمت فوقانی ظرف اجرا شده تنوع چندانی ندارد. نقش‌مایه‌های هندسی اجرا شده در Triglif-metop که به همراه باندها اجرا شده‌اند، در این‌ها باندها، تنها حد بالایی و پایینی نقش‌مایه‌ها را تشکیل می‌دهند. در نقوش رنگی، رنگ‌های قرمز، قهوه‌ای و سیاه و طیف‌های این رنگ‌ها مورد ترجیح بوده است و اغلب قسمت‌های پایینی ظرف بدون نقش می‌باشد. در ترکیب و نظم نقوش رنگی، تفاوت‌های منطقه‌ای قابل ذکر می‌باشد. به‌مانند این‌که از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر پسندهای شخصی و مُد رایج در ایجاد تزیینات نقش داشته است؛ چنان‌که نوارهای افقی در چغابازار تزیین غالب هستند (Mallowan, 1936: Fig. 16, No. 4-5; 1937: Fig. 17, No. 1-3, Fig. 22-24). اما در تل بیلا شاهد تزیین بسیار ظریف حیوانی بر روی کوزه‌های می‌باشیم (Speiser, 1933: 256, Pl. LIX:5) و در آشور نیز سفال خابور بیشتر با تزیینات هندسی و حیوانی به‌صورت Triglif-metop اجرا شده است (Hrouda, 1957: 22-27). تزیین دیگری که در سنت خابور دیده می‌شود، تزیین شانه‌ای می‌باشد. این تزیین که به‌صورت کم و محدود بر روی سطح باندی اجرا شده است در شمال بین‌النهرین از اواخر هزاره‌ی سوم ق.م. به‌چشم می‌خورد. در هزاره‌ی دوم ق.م. و با رواج تزیین رنگی، این تزیین از رواج می‌افتد (Oates, 1970: 17); از این‌رو در محوطه‌هایی هم‌چون: طبقه‌ی I چغابازار (Mallowan, 1937: Fig. 22, No. 14); طبقه‌ی IV تل تا یا (Reade, 1968: 257, Plate. LXXXVII, No. 6 Fig. 24, No. 30)، مرحله‌ی III تل الریمه (Oates, 1970: Plate IX, 2) در سفال خابور قدیم به همراه نقوش رنگی دیده می‌شود. برخی پژوهشگران با تکیه بر داده‌های لایه‌نگاری و بررسی‌های فرم‌شناختی، سفال خابور را به دو مرحله‌ی جدید و قدیم تقسیم می‌کنند (Hrouda, 1957: 22 & Kantor, 1958: 22-23). انواع قدیم، معمولاً

دارای جداره‌ی ضخیم و ساختی خشن بوده و انواع جدید ظریف بوده و جداره‌ی نازک‌تری دارند و ارتفاع ظروف نیز کمتر نسبت به دوره‌ی پیشین است. در انواع قدیم، تزیین باندهای افقی دیده می‌شود. این ظروف دهانه‌باز بوده، دارای گردن کوتاه و پهن با بدنه کروی یا بیضوی می‌باشند. انواع جدید، معمولاً مانند انواع قدیم، دارای تزیین نوارهای افقی بوده و نقوش حیوانی به‌عنوان مرحله‌ی گذر به سفال نوزی مطرح است (Stein, 1984: 4). ظروف پایه‌دکمه‌ای، ظروف شانهدار و قدهای پایه‌دار، رایج‌ترین فرم سفال خابور جدید می‌باشند (Hrouda, 1957: Taf. 7, 4-9; 8, 1-20 & Mallowan, 1947: Pl. LXVII: 15). علاوه بر انواع قدیم و جدید ذکر شده، کنتور با استناد بر یافته‌های تل الفخاریه، گروهی از ظروف را با عنوان «خابور انتقالی (Transitional Habur) - میتانی» به‌عنوان ظروف دوره‌ی گذر معرفی می‌کند (Kantor, 1958: 23-24)؛ اما این پیشنهاد به‌دلیل عدم اتکا به داده‌های لایه‌نگاری از اعتبار چندانی برخوردار نمی‌باشد.

سرمنشأ و تاریخ‌گذاری ظروف خابور

سفال خابور به یک‌باره در شمال بین‌النهرین ظاهر شده، دارای سطح صیقلی و نقوش رنگی بوده و جای سنت سفال قبلی را که منقوش رنگی نبوده پُر کرده است و از این‌رو سرمنشأ این سفال را خارجی می‌دانند. سنت سفال منقوش رنگی که در شرق، در ایران و در غرب، در سوریه دیده می‌شود، به‌عنوان ریشه‌ی سفال خابور مطرح است (Stein, 1984: 25). پژوهشگرانی هم‌چون ملوان (Mallowan, 1956: 19, 22-23; 1947: 23-24; 1937: 103-104) و اسپیزر (Speiser, 1933: 272-273) ریشه‌ی سفال خابور را در شمال غرب ایران، در آذربایجان و منطقه‌ی نهاوند می‌دانند که دارای سنت سفال منقوش رنگی بدون هیچ گپی بوده است. این پژوهشگر، مقایسه‌ای بین سفال‌های گیان II - که نزدیک‌ترین پارالل سفال خابور است - با سفال خابور دارد. در محوطه‌ی گیان از طبقه‌ی II تا IV یک سنت سفال منقوش رنگی پیشینه‌دار را می‌توان شناسایی نمود، اما برخلاف گیان که دارای تنوع بسیار در فرم‌ها می‌باشد، در شمال بین‌النهرین در سفال خابور قدیم کوزه‌های ذخیره‌سازی بزرگ و کاسه‌های شانهدار دیده نمی‌شوند؛ همچنین تنوع تزیین در گیان بسیار زیاد بوده و نقوش پیچیده‌تر و کامل‌تر هستند (Contenau-Ghirsh, 1935: PL. 21, 23, 26, 30-31). شمال و غرب ایران با پیشنهادی که ریشه‌ی ظروف خابور را در این مناطق می‌داند، به‌لحاظ گاهنگاری در هزاره‌ی سوم و دوم ق.م. در یک راستا نیستند. بر این اساس سفال خابور در شمال بین‌النهرین کمی پیشتر از گیان II (۱۸۰۰-۱۴۰۰ ق.م.) می‌باشد و بدین سبب گیان نمی‌تواند ریشه‌ی سفال خابور باشد (Young 1969: 288-290; Dyson, 1969: 39-47). از سوی دیگر، چنان‌که ملوان نیز اشاره کرده است، ظروف گیان II و بر این اساس ظروف خابور تا گیان III (۱۸۰۰-۲۵۰۰ ق.م.) پیش می‌روند، نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا براساس بررسی‌های که در منطقه انجام شده، ظروف گیان II از ظروف گیان III و IV متفاوت نبوده، اما در عین حال از سنت سفال محوطه‌های معاصر خود در مناطق همجوار متفاوت هستند. احتمالاً این سنت سفالی یک تأثیرگذاری خارجی را در ایران به نمایش می‌گذارد (Young, 1969: 290). براساس

تاریخ‌های رادیو کربن (Rubin-Hamlin, 1974: 129-130, not: 15-16, Table 1; son, 1991: 388) به‌دست آمده از دینخواه‌تپه و حسنلو IV، دوره‌ای که سفال خابور در دینخواه‌تپه دیده می‌شود پیش‌تر از بین‌النهرین نمی‌باشد (Rubinson, 1991: 388). پژوهشگرانی که ریشه‌ی سفال خابور را در ایران می‌دانستند، سفال منقوش رنگی کیلیکیه-سوریه را از نظر دور داشته‌اند (Mellink, 1965: 118-119). پرادا با استناد بر این که سفال منقوش رنگی کیلیکیه-سوریه پیش از خابور رواج داشته، این سفال را پیش‌درآمدی بر سفال خابور می‌داند (Porada, 1965: 172)؛ اما چنان که «هرودا» و «دشایس» معتقدند هر دو این فرهنگ‌های سفالی بر سفال خابور تأثیر گذاشته‌اند و هر دو سنت سفال مشترکی را به‌وجود آورده‌اند (Stein, 1984: 24). سفال خابور در بسیاری از محوطه‌ها به همراه تابلت‌های نگارشی به‌دست آمده است، هم‌چون: کول‌تپه (کانیش-کاروم)، (Balkan, 1955)، تل الحریری (ماری)، (Kupper, 1957)، تل شمشارا، چغابازار و تل الریماه (Mal-lowan, 1947: 20, 78-79, 86). در قدیمی‌ترین مرحله‌ی (IA) طبقه‌ی I چغابازار تابلت‌های میخی به‌دست آمده، تاریخ شروع سفال خابور را نیز ارائه می‌کنند. تابلت‌ها مربوط به سلسله‌ی اول بابل و سفال‌های خابور مربوط به دوره‌ی شمش‌ی ادد اول که معاصر با حمورابی بوده (۱۷۸۲-۱۸۱۴ ق.م.) مربوط است (Hamlin, 1971: 250)، اما برای تاریخ‌گذاری خاتمه‌ی سفال خابور مدارک متقن چندانی وجود ندارد؛ همچنین در محوطه‌هایی هم‌چون: چغابازار، تل بیلا، تپه گاورا، تل الریماه، تل براک و نوزی (یورگان تپه)، سفال نوزی بلافاصله بر روی سفال خابور به‌دست آمده است و شاید این مطمئن‌ترین روش برای تاریخ‌گذاری خاتمه‌ی سفال خابور باشد. در جریان کاوش‌های تل براک در طبقات II و III سفال خابور به‌همراه سفال نوزی به‌دست آمد. ملوان، سفال خابور را به‌عنوان شروع طبقه‌ی III پذیرفت که تا ۱۵۵۰ ق.م. تداوم داشته و در ادامه‌ی آن سفال نوزی در سده‌ی ۱۶ ق.م. تولید شده است (Mallowan, 1947: 20, 78-79, 86) و از این‌رو شروع سفال نوزی به‌عنوان خاتمه‌ی سفال خابور پذیرفته شده است.

نتیجه‌گیری

به‌نظر می‌رسد، پس از فروپاشی فرهنگ کورا-ارس در دوره‌ی مفرغ قدیم، در دوره‌های پسین (دوران مفرغ میانی و جدید، هزاره‌ی دوم ق.م.) فرهنگ کوچ‌نشینی مشترک و فراگیری در مناطق شمال-غرب ایران، ماورای قفقاز و شرق آناتولی رایج می‌گردد. فرهنگ‌های سفالی این دوره در شمال‌غرب ایران و شرق ترکیه و قفقاز، شامل فرهنگ‌های سفالی خابور و ارومیه می‌باشد. مشخصه‌ی سفال خابور، ظروف نخودی رنگ با نقوش هندسی و گاه حیوانی به رنگ‌های سیاه و یا قهوه‌ای تیره است. این نوع سفال در شمال بین‌النهرین در میان سال‌های (۱۹۰۰ تا ۱۶۰۰ ق.م.) و در شمال‌غرب ایران در دینخواه‌تپه با روش ترمولومنیسانس مابین ۶۸-۲۱۰۶ تا ۵۸-۱۶۸۴ ق.م. تاریخ‌گذاری شده است. سفال خابور را به دو مرحله‌ی جدید و قدیم تقسیم می‌کنند. گستره‌ی سفال خابور نیز شامل شمال بین‌النهرین، شمال‌غرب و غرب ایران، جنوب آناتولی و شمال‌شرق سوریه می‌باشد. مشخصه‌ی سفال ارومیه، ظروف منقوش رنگی بر روی زمینه‌ی غالباً قرمز-آجری به‌شکل تک‌رنگ

و چندرنگ است. نقوش غالب این فرهنگ سفالی نقوش هندسی بوده، ولی نقوش جانوری هم بعضاً قابل مشاهده می‌باشد. آغاز این سنت از حدود ۲۲۰۰ ق.م. و خاتمه‌ی آن در شمال غرب ایران و شرق آناتولی حدود ۱۳۰۰ ق.م. بوده و دامنه‌ی انتشار آن از شمال غرب ایران و به اعتقاد برخی پژوهشگران از دشت قزوین (تپه‌ی سگزآباد) تا ماورای قفقاز جنوبی و حوالی ارضروم در ترکیه می‌باشد. در گذر از دوره‌ی مفرغ میانی به مفرغ جدید تفاوت و تمایز چندانی به‌ویژه در معیشت و ماهیت محوطه‌های به‌چشم نمی‌خورد. سنت سفالگری نوع خابور با شروع عصر مفرغ جدید از میان رفته و سنت سفال نوزی جایگزین آن گشته، اما سنت سفالی ارومیه در نواحی شمال غرب ایران، قفقاز و شرق آناتولی تا شروع عصر آهن ادامه می‌یابد. تنها تفاوت قابل مشاهده که اساس تمییز دو عصر مفرغ میانی و مفرغ جدید نیز بر آن استوار گشته، غالبیت تکنیک اجرای نقوش چندرنگ و ظهور نقش مایه‌های جدید حیوانی و انسانی به سبک واقع‌گرا و طبیعت‌گرایانه می‌باشد؛ همچنین در دوره‌ی مفرغ جدید برخی فرم‌های سفالی جدید که در دوره‌ی پیشین ناشناخته بودند، همچون کاسه‌های با جداره‌ی نازک و بدنه‌ی صاف، کاسه‌های با دو زاویه در بدنه و ریتون‌های چکمه‌ای شکل ظاهر می‌گردد.

کتابنامه

- برنی، چارلز و لانگ، مارشال، ۱۳۸۶، *تاریخ اقوام کوه‌نشین شمالی*، ترجمه‌ی هوشنگ صادقی، تهران، نشر نگاه.
- بللی، اوکتای و بخشعلی‌اف، ولی، ۱۳۹۱، *فرهنگ سفال سبک ارومیه در منطقه نخجوان*، ترجمه‌ی سعید میرزایی. تبریز: انتشارات پروژه‌ی ترجمه‌ی حسنلو.
- پورفرج، اکبر، ۱۳۸۰، «سیر تحول سفال خاکستری در شمال غرب ایران»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی‌ارشد، تهران: دانشگاه تربیت‌مدرس.
- خانعلی، حمید، ۱۳۹۳، «گزارش تعیین عرصه و پیشنهاد حریم تپه باستانی قایالیق روستای طولش شهرستان خلخال»، اردبیل: سازمان میراث‌فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری (منتشر نشده).
- خانعلی، حمید و میرزایی، سعید و طهماسبی، فریبرز، ۱۳۹۴، «ظهور سنت‌های بومی-منطقه‌ای در دوره‌ی مفرغ میانی در پی افول فرهنگ کورا-ارس»، در: مجموعه مقالات همایش بین‌المللی میراث مشترک ایران و عراق، دفتر چهارم: ادیان و سنت‌ها، قم، صص: ۷۷-۹۴.
- رضالو، رضا، ۱۳۸۵، «گزارش سومین فصل کاوش‌های باستان‌شناسی در گورستان خانقاه گیلوان»، اردبیل: سازمان میراث‌فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری (منتشر نشده).
- رضالو، رضا، ۱۳۸۶، «ظهور جوامع با ساختار پیچیده سیاسی و اجتماعی در دوران مفرغ جدید در حوزه‌ی جنوبی رود ارس با بررسی موردی داده‌های باستان‌شناسی قلعه خسرو»، رساله‌ی دکتری، تهران: دانشگاه تربیت‌مدرس (منتشر نشده).
- طلایی، حسن، ۱۳۸۶، *باستان‌شناسی و هنر ایران در هزاره‌ی اول قبل از میلاد*، تهران: سمت.

- طلائی، حسن، ۱۳۷۶، «پویایی فرهنگی در باستان‌شناسی ایران»، در: *یادنامه‌ی گردهمایی شوش، گردآورنده: محمود موسوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، صص: ۲۶۲-۲۶۳.*
- طلائی، حسن ۱۳۹۱، *عصر مفرغ/ایران، تهران: سمت.*
- عابدی، اکبر، ۱۳۹۲، «گزارش کاوش‌های باستان‌شناسی در محوطه‌ی کول تپه جلفا»، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری (منتشر نشده).
- عزیزی خرائقی، محمدحسین و مرادی، نسترن، ۱۳۸۹، «عصر مفرغ جدید در تپه سگزآباد بر مبنای یافته‌های سفالی»، *پیام باستان‌شناس، سال ۷، شماره ۱۴، صص: ۲۱-۳۴.*
- علیزاده، کریم و آذرنوش، مسعود، ۱۳۸۲، «بررسی روشمند تپه باروج: روابط فرهنگی دو سوی رود ارس»، *باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۷، شماره ۲ پیاپی ۳۴، صص: ۳-۲۲.*
- مقدم، عباس، ۱۳۷۵، «مطالعه و بررسی سفال‌های به دست آمده از حفاریات باستان‌شناسی تپه‌ی سگزآباد دشت قزوین»، *پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه تهران (منتشر نشده).*
- ویت، مری و دایسون، رابرت هنری، ۱۳۸۶، *گاهنگاری ایران از هشت هزار تا حدود دو هزار ق.م.*، ترجمه‌ی احمد چاپچی امیرخیز و اکبر پورفرج، تهران: انتشارات نسل باران.
- هزبری نوبری، علیرضا، ۱۳۸۸، «گزارش کاوش کورگان‌های لاریجان»، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری (منتشر نشده).

- Abedi, A., Omrani, B., Eskandari, N., "Kul Tapeh: an early Bronze Age site in north-western Iran", www.antiquity.ac.uk/projgall/abedi322/.

- Badaljan, R. S., Kohl, P. L., Stronach, D., Tonikjan, A. V., 1994, "Preliminary Report on The 1993 Excavation at Horom", *Iran*, Vol. XXXII, pp. 1-30.

- Badaljan, R. S., Smit, A. T., Avetisyan, P. S., 2003, "The Emergence of Socio Political Complexity in The Southern Caucasia", *Archaeology in the borderlands: investigations in Caucasia and beyond*, edit by A. T. Smit and K. Rubinson, Los Angeles, the Cotsen Institute of Archaeology at UCLA, pp.144-167.

- Bahşaliyev, V., 1997, *Nahçivan Arkeolojisi*, Arkeoloji ve Sanat Yayınları, İstanbul.

- Balkan, K., 1955, *Kanış Karum'un Kronoloji Problemleri Hakkında Müşahedeler*, A. Ü. Ankara.

- Ball, W., 1990, "Tell Al-Hawa and Development of Urbanization in the Jazira", *Al-Rafidan*, Vol. XI, 1-28.

- Baxşaliyev, V., 2006, *Azərbaycan Arxeologiyası, Vol. 1, Azərbaycan Milli Elmlər Akademiyası*, Naxçivan Bölməsi, Naxçivan Dövlət Universiteti.

- Belli, O., Bahşaliyev, V., 2001, *Nahçivan Bölgesi'nde Orta ve Son Tunç Çağı Boya Bezemeli Çanak Çömlek Kültürü*, Arkeoloji ve Sanat Yayınları, İstanbul.

- Burney, Ch., 1975, "Excavations at Haftavan Tepe 1973: Fourth Preliminary Report", *Iran*, Vol. XIII, pp. 149-164.
- Burney, Ch., 1994, "Contact and conflict in north-western Iran", *Iranica Antiqua*, Vol. 26, pp.47-62.
- Burney, Ch., 1997, "Hurrians and Indo-Europeans in Their Historical and Archaeological Context", *Al-Rafidan*, Vol. XVIII, pp. 175-193.
- Burton Brown, T., 1951, *Excavation azarbaijan*, 1948, Johnmurray.
- Contenau, V. G. & Girshman, R., 1935, *Fouilles du Tepe-Giyan 1932-1933*, Louvre, Paris.
- Çilingiroğlu, A., 1983, "Van Gölü Havzasında M. Ö. II. Bin Kültürüne ait Bazı Veriler", *Araştırma Sonuçları Toplantısı*, Vol. I, pp. 25-30.
- Çilingiroğlu, A., 1988, "Van Gölünü havzasında M.Ö 2 Binyıla ait Boyalı Çanak-Çömlek geleneği", *Arkeoloji ve Sanat Dergisi*, Vol.4, pp. 5-18.
- Çilingiroğlu, A., 1990, "Gaziantep Müzesindeki Van-Urmiye Boyalıları", *Arkeoloji ve Sanat Dergisi*, Vol. 5, pp. 25-44.
- Çilingiroğlu, A., 1994, "Van Gölünü havzasında üretilen M.Ö İkinci Binyıl Boyalı Çanak Çömleği", *Arkeoloji Dergisi*, Vol.2, pp. 1-31.
- Dyson, R. H., 1965, "Problems of Protohistoric Iran as Seen from Hasanlu", *Journal of Near Eastern Studies*, Vol. XXIV, No. 3, Erich F. Schmidt Memorial Issue. Part One., pp. 193-217.
- Dyson, R. H., 1969, "Dinkha Tepe", *Iran*, Vol. V, 136-137.
- Edens, Ch., 1995, "Transcaucasia at the End of the Early Bronze Age", *Bulletin of the American Schools of Oriental Research*, S. 299/300, *The Archaeology of Empire in Ancient Anatolia*, pp. 53-64.
- Edwards, M. R., 1981, "The Pottery of Haftavan VIB (Urmia Ware)", *Iran*, Vol. XIX, pp. 101-140.
- Edwards, M. R., 1983, *Excavations in Azerbaijan (North-Western Iran)*, Vol. 1, Haftavan, Period VI., BAR International series, 182.
- Edwards, M. R., 1986, "'Urmia Ware" and its Contribution in North-Western Iran in the Second Millenium B.C.: a Review of the Results of Excavations and Surveys", *Iran*, Vol. XXIV, pp. 57-77.
- Gerstenblith, P., 1983, *The Levant at the Beginning of the Middle Bronze Age*, AASOR Dessertation Series, Vol. 5.
- Hamlin, C., 1971, *The Khabur Ware Ceramic Assemblage od Northern Mesopotamia: An Analysis of its Distribution*, Ann Arbor.
- Hamlin, C., 1974, "The Early Second Millennium Ceramic Assemblage of Dinkha Tepe", *Iran*, Vol. XII, pp. 125-154.
- Hrouda, B., 1957, *Die Bemalte Keramik des Zweiten Jahrtausends in Nord- Mesopotamien und Nordsyrien*, Istanbul Frosehungeu, Band 19, Berlin.
- Kantor, H., 1958, *The Pottery in Soundings at Tell Fakhariyah*, OIP. LXXIX, Chicago.
- Kaschau, G., 1999, *Lidar Höyük. Die Keramik der Mittleren Bronzezeit*. Mainz am Rhein.
- Kupper, J. R., 1957, *Les Nomades en Mésopotamie at temps des rois de Mari*, Paris.
- Kushnareva, Kh. K., 1997, *The Southern Caucasus in Prehistory (Stage*

of Cultural and Socioeconomic Development from the Eighth to the Second Millenium B.C), The University Museum of Pennsylvania, Philadelphia.

- Mallowan, M., 1936, "The Excavation at Tell Chagar Bazar", *Iraq*, Vol. III, 1-86.

- Mallowan, M., 1937, "The Excavation at Tell Chagar Bazar and Archaeological Survey Of the Habur Region", Second Campaign, *Iraq*, Vol. IV, 91-177.

- Mallowan, M., 1937, "The Excavation at Barak and Chagar Bazar", *Iraq*, Vol. IX, 1-259.

- Mellink, M., 1965, *Anatoli Chronology, Chronologies in Old World Archaeology*, (e.d.) R. W. Ehrich, Chicago, 363-410.

- Mirzaei, S., 2014, *M. Ö. II. Binyıl'da Doğu Anadolu'da Boya Bezemeli Seramik Kültürü ve Çevre Bölgelerle İlişkileri*. Yayınlanma Yüksek Lisans Tezi, Ankara Üniversitesi, Ankara.

- Narimanischvili, G., 2009, *New Research on Trialeti Culture*, Tbilisi, Union & Center for Preservation and Studies of Antiquities-Trialeti.

- Oates, D., 1970, "The Excavation et Tell Al-Rimah, 1968", *Iraq*, Vol. XXXII, 1-26.

- Özfirat, A., 2001, *Doğu Anadolu Yayla Kültürleri (M.Ö. II. Binyıl)*, Arkeoloji ve Sanat Yayınları, İstanbul.

- Özfirat, A., 2011, "Erzurum Müzes'inde İnsan Figürlü bir Çömlek", *Kara deniz'den Fırat'a Bilgi Üretimi, Önder Bilgi'ye armağan yazılar, Bilgin Yayınları*. pp.312-318.

- Özfirat, A., 2006, *Üçtepe II*, İstanbul.

- Özfirat, A., Marro, A., 2007, "2004 Yılı Van, Ağrı ve Iğdır İlleri Yüzey Araştırması", *Türk Arkeoloji ve Etnografya Dergisi*, Vol. 7., pp. 1-20.

- Piller, Ch, K., 2004, "The Iranian Highlands in the 2nd and 3rd Millennium BC: the Period of Early History", *Catalouge of Bukhoum*. pp. 310-327.

- Porada, E., 1965, *The Relative Chronology of Mesopotamia, Part. I, Seals and Trade, Chronologeis in Old World Archaeology*, (e.d.) R. W. Ehrich, Chicago, 133-200.

- Reade, J., 1968, "Tell Taya (1967): Summary Report", *Iraq*, Vol. XXX, 234-264.

- Rubinson, K., 1991, "A Mid-Second Tomb at Dinkha Tepe", *American Journal of Archaeology*, Vol. 95, 373-394.

- Smith, A., 2005, "Prometheus Unbound: Southern Caucasia in Prehistory", *World Prehist*, Vol. 19. pp. 229-278.

- Smit, A. T., Badaljan, R. S., Avetisyan, P. S., 2009, *The Archaeology and Geography of Ancient Transcaucasian Societies*, Volume 1, The Foundations of Research and Regional Survey in the Tsaghkahovit Plain, Armenia, Oriental Institute Publications, Volume 134, The Oriental Institute of the University of Chicago.

- Speiser, E. A., 1933, *Ethnic Movements in the Near East in the Second Millennium*, Annual of the American School of Oriental Research (AAS-OR), Offprint Series, No. 1, Baltimore.

- Stein, D., 1984, "A Reappraisal of the Saustatar Letter/from Nuzi", *Zeitschirft für Assyriologie und Vorderasiatische Archäologie*, Vol. 79, 36-

60.

- Website of National Musime of Armenia., (03.08.2014), www.historymuseum.am/expositions/highlights.php?id=1&lang=eng.

- Young, C., 1969, "The Chronology of the Late Third and Second Millennium in Central Western Iran as Seen from Godin Tepe", *American Journal of Archaeology*, Vol. 73, 287-291.